

بررسی رویارویی الاهیات سیاسی با فرهنگ مدرن

جعفر فلاحی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۲/۳۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۶/۴)

چکیده

الاهیات سیاسی جدید با متفکران مهمی مثل یورگن ملتمان، یوهان باپتیست متس و دوروتی زلّه در نیمه دوم سده بیستم پا به عرصه الاهیات مسیحی گذاشت. این الاهیات را بیشتر از وجه سیاسی آن می‌شناسیم. با این حال، مقاله حاضر با روشی توصیفی - تحلیلی به بررسی رویارویی این سه شخصیت مهم الاهیات سیاسی با فرهنگ مدرن پرداخته است. آنچه این مقاله قصد دارد نشان بدهد آن است که الاهیات سیاسی نگاه انتقادی و معترض به بعضی از وجوه فرهنگ مدرن دارد، گرچه چنین نگاهی بنا به تعریف این الاهیات ذاتی آن نیست. از وجه معرفتی نقد متألّهان سیاسی را به «الاهیات مرگ خدا» و به اصطلاح الاهیات سکولار شاهدیم؛ الاهیات مرگ خدا نقدهایی اساسی به مفهوم خدا در الاهیات مسیحی داشت و در طرف مقابل طرح بعضی از اندیشه‌های الاهیاتی از جانب الاهیات سیاسی، نظیر تأکید بر فرجام‌شناسی مسیحی، اساساً کمتر به دلیل اهمیت سیاسی و شبه‌مارکسیستی آن و بیشتر برای بازتعریفی از مفهوم خدا و بردن آن به انتهای تاریخ بود تا آن را از تنگنای عقلانیت انتزاعی معاصرشان رها سازند. این الاهیات همچنین بر زبان روایی و دعایی و توانمندی آن برای ارائه تصویری واقعی‌تر از مفاهیم الاهیاتی، در مقایسه با زبان انتزاعی و عقلانی مدرن، تأکید دارد. از وجه فرهنگی نیز الاهیات سیاسی به تأثیرات فرهنگ بورژوازی برآمده از سرمایه‌داری بر الاهیات مسیحی اعتراض دارد و معتقد است این نکته موجب نوعی بی‌اعتنایی بورژوازی در مسیحیت شده است. تئودیسّه نظری مسیحیت هم می‌کوشد وضعیت را معمول و آرام جلوه دهد، حال آن که به باور این متألّهان طرح رنج‌های فاجعه‌بار بشر مثل آشویتس در حیطة الاهیات می‌تواند تصویری حقیقی‌تر از خدا به دست بدهد و همچنین کتاب مقدس و ناهم‌عصرت مسیحیت با فرهنگ بورژوازی می‌تواند مبنایی برای نقد وضعیت معاصر و ادامه پروژه روشنگری باشد.

واژگان کلیدی: الاهیات سیاسی مسیحی، تفکر مدرن، دوروتی زلّه، یورگن ملتمان، فرهنگ بورژوازی، یوهان باپتیست متس.

۱. بیان مساله

مکاتب مختلف الاهیاتی می‌کوشند با تکیه بر منابع الاهیاتی خود مجموعه‌ای از آموزه‌های اعتقادی را صورت‌بندی کنند. آن‌ها در برگزیدن مسائل و پاسخ به آن‌ها در چارچوب زمانه خود عمل می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند. به این ترتیب، همه دیدگاه‌های الاهیاتی مطرح در دوره مدرن مواجهه‌ای با مسائل این دوره داشته‌اند. البته، این دیدگاه‌ها در تشخیص اهمیت مسائل، شیوه واکنش به آن‌ها و تأثیرگیری از منابع دینی و فکری با یکدیگر متفاوت بوده‌اند. مکتب «الاهیات سیاسی» در این میان مستثنا نیست. سوالی که در این مقاله مطرح است آن است که این الاهیات چه ربط و نسبتی با زمانه خود و با وضعیت مدرن داشته است؟ کدام وجوه از تفکر مدرن برای الاهیات سیاسی مساله‌ساز بوده است؟ متفکران این الاهیات بر چه متفکران و مکاتبی تکیه داشته‌اند؟ و نحوه واکنش آن‌ها چگونه بوده است؟

واکنش الاهیات سیاسی به دوره مدرن همراه با بهره‌گیری‌ها و در عین حال تقابل‌ها و ستیزهایی با بعضی از وجوه دوره مدرن بوده است. گرچه این مکتب بنا به عنوانش دغدغه قدرت و ارتباط آن با امور الاهیاتی را داشته است، اما در اینجا می‌کوشیم نشان دهیم که الاهیات سیاسی با بعضی از وجوه دیگر تفکر مدرن تقابل داشته است. این مقاله می‌کوشد با استفاده از روشی تحلیلی نشان دهد متألّهان برجسته الاهیات سیاسی در رویارویی با فرهنگ مدرن رفتاری انتقادی نشان داده‌اند، این رفتار در واکنش به چه وجوهی از اندیشه مدرن بوده است و این واکنش چه تأثیری بر مهم‌ترین دیدگاه‌های مکتب الاهیات سیاسی داشته است. این نکته که الاهیات سیاسی بر مکاتبی، از جمله بر الاهیات‌های رهایی‌بخش، تأثیر گذاشته است بر اهمیت این پرسش‌ها می‌افزاید. همچنین به‌رغم اشتراکات بین متألّهان سیاسی، تفاوت واکنش‌های آن‌ها به این شرایط جالب توجه است که در اینجا به آن هم پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه تحقیق

درباره این موضوع پیش‌تر مقاله یا کتابی منتشر نشده است. به بیان دیگر، در زبان فارسی شاهد اثری که به مواجهه الاهیات سیاسی با دنیای مدرن پرداخته باشد نیستیم. البته آثاری مرتبط با این موضوع یا درباره سه شخصیت مطرح در این مقاله منتشر شده‌اند؛ کتاب *الاهیات انتقادی* (محدثی) از معدود تألیف‌های این حوزه است که بررسی

نسبتاً شتاب‌زده‌ای انجام داده است درباره شماری از متألّهان سیاسی. مقالات چندی هم درباره بعضی از این متألّهان منتشر شده است که البته ارتباط مستقیمی با مقاله حاضر ندارند، از جمله مقاله «بررسی مقایسه‌ای تفکرات دوروتی زئله و سیمون وی» (فلاحی) که مهم‌ترین آرای زئله و وی را مطرح می‌کند و مشابهت‌ها و مفارقت‌های اساسی بین آن‌ها را بر می‌شمارد. نیز مقاله «ظرفیت‌های الاهیات سیاسی یوهان باپتیست متس برای الاهیات روایی» (فلاحی) که مدعی است ظرفیت‌های تفکرات متس برای الاهیات روایی می‌تواند بعضی از نقصان‌های این الاهیات را برطرف کند. مقاله «مقایسه الاهیات سیاسی یوهانس باپتیست متز و کارل اشمیت» (افخم، علمی، زروانی) به نقدهای متس بر دیدگاه‌های سیاسی مطرحی در الاهیات سیاسی کارل اشمیت می‌پردازد. همین نویسندگان در مقاله «الاهیات سیاسی یوهانس باپتیست متز؛ گامی به سوی الاهیات یادآوری» به بحث یادآوری و خاطره در الاهیات متس پرداخته‌اند. درباره اندیشه‌های ملتمان نیز مقالاتی منتشر شده است، از جمله مقاله «ارزیابی فرجام‌شناسی یورگن مولتمان در الاهیات مسیحی» (مه‌دور، بیات) که آموزه فرجام‌شناسی او را با فرجام‌شناسی سنتی مسیحی مقایسه می‌کند و بعضی از مزایا و معایب دیدگاه ملتمان را متذکر می‌شود.

۳. شکل‌گیری الاهیات سیاسی در بستر دهه ۱۹۶۰

اصطلاح «الاهیات سیاسی» به دو نوع الاهیات سیاسی قدیم و جدید دلالت دارد. الاهیات سیاسی در شکل کلاسیک آن دلالت بر دیدگاه‌های کارل اشمیت^۱ (۱۸۸۸-۱۹۸۵) در حیطة الاهیات دارد. دیدگاه‌های او در دهه ۱۹۲۰ در آلمان شکست‌خورده پس از جنگ جهانی اول مطرح شد و در شکل‌گیری حکومت قدرتمند حزب نازی تأثیرگذار بود. اشمیت معتقد بود زندگی جمعی انسان‌ها ریشه در ذهنیتی دارد که ساختار آن برگرفته از الاهیات است. به بیان دیگر، بسیاری از مفاهیم مربوط به نظریه دولت مدرن شکل سکولار شده مفاهیم الاهیاتی هستند (افخم، علمی، زروانی، «مقایسه الاهیات سیاسی یوهانس باپتیست متز و کارل اشمیت»، ۱۵۹). در برابر این شکل قدیم از الاهیات سیاسی، شکلی جدید پدید آمد که مرزبندی آگاهانه‌ای با شکل قدیم داشت. این شکل جدید در فضای بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و به مسأله عدالت و صلح توجه داشت (Schüssler, 37-41). آنچه در این مقاله مدنظر است الاهیات سیاسی جدید است

1. Carl Schmitt

نه الاهیات سیاسی قدیم کارل اشمیت.

الاهیات سیاسی جدید مکتبی است که دو دهه پس از جنگ جهانی دوم، در دهه ۱۹۶۰ در زمانه پساآشویتس، در آلمان شکل گرفت و حتی گاه «الاهیات پس از آشویتس»^۱ هم نامیده شده است (Moltmann, Political Theology in Ecumenical Contexts, 1). سه شخصیت مهم این الاهیات یورگن ملتمان (۱۹۲۶-)^۲، دوروتی زُله (۱۹۲۹-۲۰۰۳)^۳ و یوهان باپتیست متس (۱۹۲۸-۲۰۱۹)^۴ هستند که دو شخصیت نخست پروتستان و سومی کاتولیک است و هر سه آلمانی. هر سه آن‌ها تجربیاتی تکان‌دهنده از جنگ جهانی دوم داشته و این در تمایلشان به الاهیات سیاسی بسیار تأثیرگذار بوده است (Bauckham, 147; Harvey, 72; Ashley, 243). در این نوشتار الاهیات جدید سیاسی و رویکرد آن در قبال وضعیت مدرن را با تکیه بر آرای این سه متأله بررسی می‌کنیم. چرخش این سه شخصیت به الاهیات سیاسی نتیجه زیستن در جهانی مملو از خشونت و بی‌عدالتی، و نتیجه نگرشی انتقادی به رابطه الاهیات و جامعه بود. در همین دوره رویکرد هرمنوتیکی متأثر از اندیشه‌های هانس-گئورگ گادامر^۵ راه را برای برداشت‌هایی متفاوت از رویکرد کلاسیک و نظام‌مند به الاهیات باز کرد که تأثیر آن را هم در الاهیات سکولار^۶ و هم در الاهیات سیاسی می‌بینیم (محدثی، ۵۱۱). بررسی آثار متألهان سیاسی نشان‌دهنده توجه و حساسیت انتقادی آن‌ها به شماری از مشخصه‌های دوره مدرن است.

روشنگری سده ۱۸ با تأکیدش بر تجربه و عقل خودبنیاد بشر طلیعه دوره‌ای بود که شناخت انسان از خود و جهان اطرافش را به کلی دگرگون کرد. اکنون مشاهدات تجربی و تحلیل‌های عقلانی را منبع شناخت علمی به حساب می‌آوردند نه الهام‌های غیبی و میراث گذشتگان. این دوره موجب تحولاتی عمیق در الاهیات مسیحی شد، از جمله نقد تاریخی کتاب مقدس و ظهور تفکرات الاهیاتی نقادانه بدل به چالشی مهم پیش روی الاهیات مسیحی شد و واکنش‌های متفاوتی را در مذاهب کاتولیک، پروتستان و البته ارتدوکس برانگیخت.

-
1. Post-Auschwitz Theology
 2. Jurgen Moltmann
 3. Dorothee Soelle
 4. Johann Baptist Metz
 5. Hans-Georg Gadamer
 6. secular theology

دوره مدرن با رشد روش علمی و سپس با تحولات فکری، صنعتی و فرهنگی بعدی گستره وسیعی از حیات انسان را تحت تأثیر قرار داد. تحولات تکنولوژیک برآمده از علم و ظهور روحیه‌ای که انسان را تشویق به شناخت و بهره‌برداری از منابع طبیعی و بشری می‌کرد موجب ظهور مکاتب اقتصادی-اجتماعی مهمی شد که دو نگرش لیبرالی و مارکسیستی از مهم‌ترین آن‌ها بودند. این دو مکتب گرچه اساساً غیرالاهیاتی بودند اما نگرش‌هایی کلان به امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به حساب می‌آمدند و بنابراین متفکران حوزه‌های مختلف و متألهان را به واکنش واداشت. متألهان سیاسی مورد نظر ما در دهه ۱۹۶۰ و بعد از آن از این امر مستثنا نبودند. مشخصه زمانه آن‌ها سرخوردگی و احساس تقصیر در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم و بعد از آشویتس است. البته در این زمان گام‌هایی برای رشد اقتصادی در این کشور برداشته شد و روحیه منفعت‌جویی و مصرف‌گرایی غربی هم نمایان یا در حال نمایان شدن بود. در همین زمان، نگرش منتقدانه مارکسیستی، خصوصاً در غالب اندیشه‌های مارکسیسم غربی، بین اندیشمندان اهمیت یافت که رویکردی مناسب برای فرهنگ در حال ظهور پس از جنگ جهانی دوم به حساب می‌آمد.

سکولاریسم و حتی الحاد بر فضای فکری و فرهنگی نیمه سده بیستم، خصوصاً دهه ۱۹۶۰، سیطره داشت. «الاهیات رادیکال»^۱ در انگلستان و آمریکا از مکاتب مهم الاهیاتی دهه ۱۹۶۰ است که به شیوه‌های سلبی و ایجابی بر متألهان سیاسی تأثیر نهاد. این الاهیات به «الاهیات مرگ خدا»^۲ نیز معروف است و اندیشمندانی مثل توماس آلتیزر^۳، ویلیام همیلتون^۴، گابریل وهنن^۵، ریچارد رونستین^۶ و دیگران نماینده این مکتب بودند. آن‌ها از دیتریش بونهوفر^۷ تأثیر گرفته بودند اما به نحوی شتاب‌زده و نه چندان دقیق و ژرف. بونهوفر متألهی پروتستان در آلمان نازی بود که بابت مخالفت‌ها و فعالیت‌هایش علیه رژیم نازی زندانی و اعدام شد. اما او در زندان تأملاتش درباره الاهیات عصر سکولار را تا حدی پرورد و در قالب نامه‌های به بیرون فرستاد. بونهوفر در نامه‌ها و یادداشت‌هایش به مسائلی پرداخت که در دهه‌های پس از جنگ اهمیت بسیاری یافتند.

-
1. radical theology
 2. Death of God Theology
 3. Thomas Altizer
 4. William Hamilton
 5. Gabriel Vahanian
 6. Richard L. Rubenstein
 7. Dietrich Bonhoeffer

متألهان مکتب الاهیات رادیکال با تأکید بر مرگ خدا دیدگاه و اعتقاد سنتی درباره خدا را منکر شدند (گرنز و السون، ۲۳۱). تفکرات الاهیاتی این زمانه، خصوصاً مکتب الاهیات رادیکال، متأثر از دیدگاه‌هایی بود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تفکرات فریدریش نیچه نیز به میراث نقدهای ماده‌باورانه لودویگ فوئرباخ، کارل مارکس و زیگموند فروید به دین، و در نهایت به تأثیرات فلسفه اروپایی سده بیستم از پدیدارشناسی تا پساساختارگرایی اشاره نمود (Crockett, 16-31).

به گفته همیلتون، متألهان رادیکال بر این باورند که آنچه با آن مواجه‌ایم نه فقدان تجربه از خدا بلکه تجربه فقدان خدا بود (Hamilton, 27-28). او بر مسیح تأکید دارد، اما تأکیدش بشری است نه الهی. آلتیزر بر الاهیاتی تأکید دارد که به آزادی انسان معاصر از اسارت‌های گوناگون و مسئولیت‌پذیری او توجه داشته باشد (Altizer, 23). بنابراین، آلتیزر با بیانی که سخت متأثر از نیچه است می‌گوید کسی قادر خواهد بود بر همه اشکال نفی‌کننده زندگی غالب شود و به این جهان و حیات موجود در آن آری بگوید که مرگ خدا را تایید کرده باشد (Altizer, 150). خدای مسیحی آزادی انسان و احساس مسئولیت در برابر این جهان را تباه می‌کند.

این مقدمه و مطالب بعدی نشان می‌دهند الاهیات سیاسی واکنشی بود علیه فرهنگ مدرن علیه تفکر سکولار دهه ۱۹۶۰، علیه فرهنگ بورژوازی نیمه دوم سده بیستم و پس از آن، و نیز علیه بی‌عدالتی‌ها و محرومیت‌هایی که آن را پیامد اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌داری می‌دانستند. البته الاهیات سیاسی مکتبی منسجم نیست. سه اندیشمند مهم مذکور در این مکتب، به‌رغم مشترکات و تأکیدهای مشابه، الاهیاتی نظام‌مند ارائه نمی‌دهند و از این‌رو در محتوا و روش با هم تفاوت دارند. بنابراین، در ادامه در دو بخش واکنش این متألهان به اندیشه و فرهنگ مدرن بررسی می‌شود و در هر بخش این متألهان جداگانه بررسی می‌شوند و سرانجام نتایج در بخش پایانی جمع‌بندی خواهند شد.

۴. وجه معطوف به معرفت؛ واکنش به رویکرد سکولار در الاهیات

۴.۱. یورگن ملتمان و امید فرجام‌شناختی

یورگن ملتمان در زمانه‌ای تفکرات الاهیاتی خود را ارائه کرد که مفهوم خدا به واسطه آرای الاهیات پویشی و الاهیات مرگ خدا در سراشیب تحول و فروکاست بود. البته، کسانی هم بودند که نفوذ تفکرات الحادی در این متألهان را نمی‌پسندیدند اما واکنش

آن‌ها انکار صرف و چشم‌فرو بستن بر این تفکرات بود. ملتمان سخت متأثر از الاهیات کارل بارت^۱ (۱۸۸۶-۱۹۶۸) بود. بارت متألهی نوارتدوکس با آرای ضد الاهیات لیبرال و دیدگاه‌های مدرن بود (Bauckham, 147). در چنین شرایطی ملتمان کتاب الاهیات امید را تالیف کرد که مضمون اصلی‌اش آن بود که الاهیات باید فرجام‌شناختی باشد. امید به آینده بر بنیان آموزهٔ تصلیب و رستاخیز عیسی مسیح، و تلاش برای دگرگونی اکنون بر اساس آینده موضوع محوری در اکثر آثار ملتمان است و البته از نظر او سراسر مسیحیت چیزی جز این نیست (Moltmann, Theology of Hope, 16).

انتظار برای ظهور ملکوت آسمان‌ها و آمدن دوبارهٔ مسیح همراه با فرارسیدن زمانه‌ای مملو از آشتی و عدالت از آموزه‌های کهن مسیحیت است که متألهان مدرنی از جمله متألهان لیبرالی مثل آلبرت شوایتسر^۲ (۱۸۷۵-۱۹۶۵) و رودلف بولتمان^۳ (۱۸۸۴-۱۹۷۶) آن را هم‌سو با معیارهای تفکر مدرن نمی‌دانستند و چندان بر آن تأکید نمی‌کردند. با این حال، ملتمان فرجام‌شناسی را آموزه‌ای مناسب برای پیوند مسیحیت با جهان معاصرش به حساب آورد و این هم شاهدهی بر مخالف‌خوانی او با اندیشمندان مدرن بود.

ملتمان تفسیری خاص خودش از فرجام‌شناسی دارد که متأثر از اندیشه‌های ارنست بلوخ^۴ (۱۸۸۵-۱۹۷۷) متفکر مارکسیست غربی، و اصل امید اوست. بلوخ امید را پویه‌ای ابژکتیو در هستی و جهان می‌داند و نوعی مارکسیسم را عرضه می‌کند که گرچه عاری از خدا است اما به لحاظ چشم‌انداز و عمق همانند با تفکرات مذهبی است (ایگلتون، ۱۵۹). از نظر بلوخ، امید معطوف به چیزی است که هنوز وجود ندارد، از این‌رو آرمان‌شهری که هنوز تحقق نیافته است به حال و گذشته نیرو می‌بخشد. آرای بلوخ به علایق مختلف در ذهن ملتمان وحدت و انسجام بخشید (Bauckham, 147). ملتمان این تفکر فرجام‌شناختی را از بلوخ اقتباس می‌کند اما فقدان مؤلفهٔ خدا در تفکر بلوخ را نقد می‌کند. او این تفکر آرمان‌شهری را با امید به ظهور ملکوت آسمان‌ها منطبق می‌گرداند.

از نظر ملتمان، امید مسیحی نه آن جهانی بلکه این‌جهانی است. همچنین، آینده تداوم گذشته نیست به این معنی که واقعیت نظامی جبری و مبتنی بر علت و معلول نیست، بلکه چیزی کاملاً بدیع است. در چنین شرایطی امید وقتی معنا دار است که

1. Karl Barth
2. Albert Schweitzer
3. Rudolf Bultmann
4. Ernst Bloch

واقعیت به لحاظ تاریخی سیال و شکل‌پذیر باشد و احتمال‌های گشوده‌ای پیش روی آن وجود داشته باشد (Moltmann, *Theology of Hope*, 92). به این ترتیب، این آینده است که مبنایی برای امکانات اکنون است. بنابراین، دینداران از لزوم انطباق با وضع موجود رها می‌شوند و می‌توانند با امیدی فعال گامی به سوی تحقق ملکوت در تاریخ بردارند. ملتمان معتقد بود بین دیدگاه کلیسا و دیدگاه مدرن درباره تاریخ تضاد وجود ندارد. تجربه مدرن تاریخ را فرایندی از تغییرات می‌داند حال آن که نیازی نیست مسیحیت و کلیسا در جست‌وجوی آینده‌ای نو این نگرش مدرن را انکار کنند، بلکه آموزه کتاب مقدس درباره آینده مستلزم آن است که کلیسا به امکانات تغییر در جهان مدرن بپردازد و آن‌ها را به سوی ملکوت آمدنی خداوند جهت بدهد (Bauckham, 151).

تأکید بر فرجام‌شناسی ثمرات مهمی برای الاهیات ملتمان در مواجهه با الاهیات سکولار زمانه‌اش دارد. زمانه او زمانه رخدادهایی مثل جنگ جهانی و آشویتس بود و تفکرات الحادی این زمانه با نظر به این وقایع وجود خدایی عالم، خیرخواه و قادر را، که الاهیات سنتی بدان باور داشت، انکار می‌کرد. ملتمان با توجه به رویکرد فرجام‌شناختی‌اش خدا را به انتهای زمان منتقل کرد. در این نگرش خدا ساری در ما یا واقع در ورا می‌نست بلکه در پیش روی ما یعنی در وعده‌های او درباره آینده است. ملتمان معتقد بود آینده را باید یکی از حالات وجود خدا تلقی کرد. خدا زمینه این جهان و زمینه وجود نیست، بلکه او خدای ملکوت در حال ظهور است که دنیای حاضر و هستی ما را عمیقاً دگرگون می‌کند (Moltmann, *Theology as Eschatology*, 10).

بنابراین این زمینه پدید آمد که دیندار به خدا باور داشته باشد و همچنان بر وضعیت زمانه‌اش چشم نیپوشد و آن را انکار نکند. علاوه بر این، امید فرجام‌شناختی ملتمان دیندار را به فعالیت در تاریخ فرامی‌خواند. مسیحیت امید به آینده و حرکت به سوی آن است. در نتیجه، اکنون را باید بر بنیان آینده متحول کرد. او تأکید داشت که این جهت‌گیری به آینده هم مبتنی بر کتاب مقدس است و هم راه خروج الاهیات از مشکلات معاصرش را نشان می‌دهد (Ibid., 9).

۲.۴. یوهان باپتیست متس؛ فرجام‌شناسی و روایت

یوهان باپتیست متس، متأله کاتولیک، شاگرد کارل رانر^۱ (۱۹۰۴-۱۹۸۴) بود و سه دهه

1. Karl Rahner

با او همراهی داشت. رانر به تلاش‌هایش برای آشتی‌دادن الاهیات کاتولیک با دیدگاه‌های مدرن شهره است. متس هم مثل رانر وظیفه خود می‌دانست که برای کاستن از تضاد بین جهان کهن کاتولیکی با جهان چندفرهنگی و سکولار مدرن تلاش کند (Metz, A Passion for God, 32). رانر برای همین مقصود مرزبندی الاهیات بنیادین مدرسی - که هدفش تصدیق عقلانیت ایمان بود - از الاهیات دگماتیک را - که به آموزه‌های مسیحی می‌پرداخت - مردود دانست و برای دفاع از الاهیات و دین‌داری در جهان معاصر کوشید تا «الاهیات بنیادین استعلایی»^۱ جدیدی را بنا کند که مقصود آن نشان‌دادن سازگاری تجربه انسان مدرن از هویت خود با محتوای آموزه‌های مسیحی بود. این رویکرد می‌کوشید زندگی روزمره فرد مسیحی را در بستر حضور رازآلود خداوند در این جهان قرار دهد (Rahner, 3-14).

متس این رویکرد رانر را می‌ستود و جلوگیری از دورشدن الاهیات و کلیسای کاتولیک از نگرش مدرن را بسیار مهم می‌دانست. در واقع، پروژه رانر و متس تلاشی بود برای جلوگیری از واگذاری عرصه به دست تفکرات سکولار و الحادی، و تلاشی برای تبیین ایمان مسیحی به نحوی که انسان مدرن بتواند ربط و نسبتی بین زیست و تفکر خود با آموزه‌های مسیحی بیابد. در اینجا دو نکته حایز اهمیت است. نکته نخست اینکه متس این نقد را به استاد خود رانر وارد می‌کند که چرا فقط برای تبیین می‌کوشد و الاهیات وجودی او به پراکسیس و کنش‌ورزی بی‌توجه است. نکته دوم اینکه به‌رغم توجه متس به وضعیت مدرن او در پی انطباق با آن و دنباله‌روی از آن نیست، بلکه نوعی «ناهم‌عصریت»^۲ را بین خود و جهان مدرن می‌پسندد. او معتقد است خاستگاه سنتی کاتولیکی او به او امکان دیدن کلیشه‌ها و شعارهایی را در جهان مدرن می‌دهد که بر کسانی که در دل آن زندگی می‌کنند آشکار نیست (Metz, A Passion for God, 108). از نظر او، آگاهی مدرن می‌کوشد تصاویر و مفاهیم ناسازگار با خود را کنار بزند، اما این ناهم‌عصریت خلاق متس بنیانی برای نگه‌داری آن‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. آگاهی مدرن کلیشه‌هایی مثل «انسان معقول و منطقی» دارد که این آگاهی با تکیه بر معیارهای چنین کلیشه‌هایی هر گونه نگاه انتقادی به ارزش‌های مدرن را سرکوب می‌کند. از نظر متس برداشت فرجام‌شناختی از زمان می‌تواند یکی از مفاهیم سنتی باشد که نقش ناهم‌عصریت خلاقانه را ایفا می‌کند.

1. transcendental fundamental theology

2. noncontemporaneity

متس در سال ۱۹۶۳ به دانشگاه مونترس رفت و صاحب کرسی الاهیات بنیادین آن دانشگاه شد. در آنجا او از معرفت‌شناسی فاصله گرفت و به فلسفه تاریخ و اندیشه‌های متأثر از مارکس نزدیک شد. متس در همان سال با ارنست بلوخ ملاقات کرد و مثل ملتمان از دیدگاه آرمان‌شهری بلوخ تأثیر پذیرفت و بر آموزه فرجام‌شناسی مسیحی تأکید کرد.

در تفسیر متس از آموزه فرجام‌شناسی مسیحی نوعی واکنش به فضای خشونت‌آلود اجتماعی و سیاسی دهه ۱۹۶۰، که ناشی از ایدئولوژی‌های چپ بود، به چشم می‌خورد. از نظر او، کلیسا باید با تأکید بر نگرش فرجام‌شناختی و تأکید بر انتهای تاریخ، گشودگی فرایندهای تاریخی را حفظ کند، نیز از مطلق‌نگری‌های ایدئولوژیک که چنین فرایندهایی را محدود می‌کنند و به این واسطه تأییدکننده خشونت‌های سده بیستم هستند جلوگیری کند. در این آموزه کلیسا و الاهیات مسیحی تأکید بر حکم‌فرمایی خداوند در آینده اهمیت دارد، چون هر برنامه بشری خاصی در تاریخ را نسبی می‌کند (Ibid., 107-124).

متس تأکید بسیاری بر روایت و زبان روایی دارد. این تأکید او را همراه با نگرش فرجام‌شناختی‌اش باید نقدی بر اهمیت عقلانیت مدرن و زبان انتزاعی خرد مدرن دانست. او الاهیات مسیحی را بیشتر امیدی به آینده می‌داند تا قبول عقلانی گزاره‌هایی منسجم و نظام‌مند (Metz, Faith in History and Society, 50). به همین دلیل، از درافتادن آموزه مسیح‌شناسی به دام بحث‌های انتزاعی طولانی ناراضی است و معتقد است این آموزه در اصل بیشتر شکل روایت و داستان داشته است (Ibid., 52). بنابراین متس در رویارویی با عقلانیت مدرن و رواج تفکر سکولار در نیمه سده بیستم از فروکاست محتوای مسیحیت به محتوای نظری ایمان و دفاعی از آن که مبتنی بر نظرپردازی صرف است اجتناب می‌کند و معتقد است زبان روایی و استفاده از روایت شیوه‌ای سنتی و اصیل در مواجهه با شیوه تفکر مدرن است.

۳.۴. دوروتی زئله

تفکرات الاهیاتی دوروتی زئله نقطه شروعی متفاوت از دو متأله دیگر داشت. اصل امید ارنست بلوخ بر تفکرات زئله هم تأثیر نهاد (Pinnock, Beyond Theodicy, 75). البته، این را هم باید گفت که بلوخ نقد مبسوطی دارد به جهان‌شی‌وارشده و کالایی ناشی از

ایدئولوژی بورژوازی (بشیریه، ۱۶۲) که تأثیر این وجه از تفکر بلوخ بر اندیشه‌های زئله بیش از اصل امید او بود. اما مواجهه زئله با الحاد نیمه قرن بیستم را باید از جای دیگری آغاز کرد. اندیشه‌های الاهیاتی او مشترکاتی با الاهیات سکولار دارد و در پرداخت رادیکال به مفهوم خدا با آن شریک است. مراد ما از نگرش رادیکال در اینجا را می‌توان با این تعریف گریگ توضیح داد: «انکار خدا باوری سنتی و اتخاذ رویکردی انتقادی به مراجع آموزه‌های مثل کتاب مقدس و سنت» (Grigg, 4). زئله که در فضای آلمان بعد از جنگ جهانی دوم و متأثر از تجربه آشویتس دوره جوانی را می‌گذراند، تحت تأثیر اندیشه‌های اگزیستانسیال هم قرار گرفت. او متأثر از هایدگر، فرد را درافکنده در جهان و رویارو با نیستی می‌دانست، و متأثر از نیچه بر آزادی به عنوان امکانی مهم و اصیل تأکید داشت. البته، سپس با کیرکگور و مفهوم اضطراب او و علاقه او به مواجهه با امر نامشروط آشنا شد (Pinnock, "Dorothee Soelle", 368). پس از آن، اندیشه‌های الاهیاتی دیتریش بونهوفر، متاله مؤثر بر الاهیات سکولار، و تأکید او بر ارائه تفسیری از الاهیات مسیحی در تناسب با روحیه سکولار زمانه، برای زئله سخت جذاب گردید و از این‌رو دیدگاه‌های الاهیاتی او به جریان الاهیات سکولار نزدیک شد.

در این شرایط رویکرد اولیه زئله ابتدا متأثر از فریدریش گگارتن^۱، استاد او، بود. گگارتن موجب تأثیرپذیری او از رودلف بولتمان و اندیشه اسطوره‌زدایی از مسیح شد. گگارتن معتقد بود که مسیحیت باید سکولاریزه بشود و همچون بولتمان معتقد به اسطوره‌زدایی از مسیح بود. در کتاب *الاهیات سیاسی*^۲ زئله خوانش انتقادی از کتاب مقدس، جانبداری از اسطوره‌زدایی از مسیح و تأکید بر اهمیت گفت‌وگو برای ایمان نقش مهمی دارند (Soelle, *Political Theology*, 55). بنابراین، این کتاب از این وجه با دیدگاه‌های بولتمان اشتراکاتی دارد، گرچه زئله فردگرایی غیر سیاسی الاهیات لیبرال و الاهیات بولتمان را نقد می‌کند. زئله تحت تأثیر الاهیات مرگ خدا راه خود را از الاهیات لیبرال آلمان جدا کرد و بر رویکرد رهایی‌بخش و سیاسی تأکید کرد. وجود شرور دهشتناک در هنگامه جنگ جهانی دوم اذهان بسیار را متوجه لزوم نقش‌آفرینی خدا کرد. زئله متأثر از غیاب خدا در آشویتس، به مرگ خدای تئیسیم^۳ (خدا باوری) و باور به خدا در چارچوب نیازها، امیدها و ترس‌های بشر و لزوم کنش‌ورزی در این راه رو آورد

1. Friedrich Gogarten

2. *Political Theology*

3. theism

(Pinnock, "Dorothee Soelle", 374). زئله دسته‌بندی‌ای دربارهٔ انواع الاهیات ارائه داده است که در آن می‌توان مرزبندی او با الاهیات لیبرال و تفکر عقلانی برخاسته از علم‌باوری روشنگری را مشاهده کرد. او انواع الاهیات را در سه دستهٔ ارتدوکسی (سنتی)، لیبرال (برآمده از روشنگری و با تأکید بر علم) و رادیکال (با ویژگی انتقادی و چپ) جا می‌دهد و الاهیات خود را در دستهٔ سوم قرار داده است (Soelle, Thinking about God, 29).

زئله به عقل‌گرایی افراطی و زبان انتزاعی تفکر مدرن انتقاد داشت و زبان روایی و دعایی را دارای قابلیت‌های مهمی می‌دانست. او به دلیل انتقادی که به انفعال سیاسی - اجتماعی الاهیات لیبرال داشت، رفته‌رفته از آن فاصله گرفت، گرچه وجوهی از نگرش رادیکال خود به آموزه‌های مسیحی، خصوصاً آموزهٔ خدا، را حفظ کرد. از نظر زئله، تأملات مرسوم دربارهٔ آموزه‌های مسیحی به شیء‌وارانگاری و فروکاست خدا به ابژه تمایل دارد، حال آنکه خداوند در شکل‌هایی از گفتار، مثل روایی و دعایی، دست به عمل می‌زند و مورد خطاب قرار می‌گیرد (Soelle, Thinking about God, 171-195). او با هر شکلی از زبان دربارهٔ خدا که راز خدا را از بین می‌برد یا شرایط اتکا و بی‌پناهی را در بین دینداران رواج بدهد مخالف بود. زبانی دربارهٔ خدا مورد تأیید زئله بود که بر معنویت تأکید داشته باشد و از عقلانیت‌باوری افراطی دوری کند. این زبان در شعر و روایت ریشه دارد، ظرفیت مواجهه با ایمان مدرنیته به قدرت و موفقیت را دارد و همچنین ظرفیت محدودسازی خدای پدرسالار و مذکر را دارد (Hawkins, 89). بنابراین، زئله متمایل به نگاهی ایجابی به اسطوره بود که دربردارندهٔ امید به رستگاری و تسلی رنج‌های فردی و جمعی باشد.

۵. وجه معطوف به عمل؛ نقد فرهنگ بورژوازی و مسیحیت بورژوازی

مشخصهٔ مهم در الاهیات سیاسی حساسیت به رخدادهای عینی زمانه است. از نظر متألهان سیاسی، تأکید بر فرجام‌شناسی و امید به آینده راهی برای عمل امیدوارانه در زمانهٔ کنونی است. بنابراین، هر سه متأله سیاسی مورد نظر بر پراکسیس تأکید کرده‌اند. این تأکید بر پراکسیس و حساسیت سیاسی - اجتماعی همراه بوده است با مقابله با هر گونه روحیه‌ای که موجب انزوا و انفعال می‌شود. از نظر این اندیشمندان و خصوصاً متس، در فرهنگ مدرن و همچنین در مسیحیتی که با فرهنگ بورژوازی هم‌سو شده است مؤلفه‌هایی به چشم می‌خورند که موجب خصوصی‌شدن دین و انزوای دیندار در فردیت

خود می‌شوند. بنابراین، با توجه به استیلای فرهنگ مبتنی بر سرمایه‌داری و مصرف‌بر زیست‌انسان در جهان مدرن، از نظر این متألهان، بسیاری از تفکرات و تلاش‌های معطوف به پراکسیس‌های بخش، مثل دغدغه‌های زیست‌محیطی سوپ‌ستیز با فرهنگ مدرن را دارد. با این حال، میزان انتقاد صریح به عناصر فرهنگی تفکر مدرن در آثار متألهان سیاسی متفاوت است.

۵.۱. یورگن ملتمان

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، ملتمان با تأکید بر نگاهی فرجام‌شناختی خدایی را که حضورش در گذشته و اکنون با ایرادهایی مواجه شده است به انتهای زمان می‌برد و در نتیجه باور به خدا را از انتقادهای الحادی زمانه خود حفظ می‌کند. اما همین باور به فرجام‌شناسی از نظر او زمینه‌ای را برای کنش‌ورزی امیدوارانه و مسئولانه دیندار در زمانه حاضر فراهم می‌آورد. او می‌گوید وظیفه الاهیات نه ارائه تفسیری از جهان بلکه تغییر و دگرگونی آن در پرتوی تغییری غایی است که خداوند انجام خواهد داد (Moltmann, *Theology of Hope*, 84). این تأکید بر کنش‌ورزی به همراه تأثیرهایی که ملتمان از مارکسیسم غربی گرفته است به او نگاهی منتقدانه به وجوهی از فرهنگ سرمایه‌داری را می‌دهد. خصوصاً باید به این نکته توجه و تأکید داشت که ملتمان پس از آثار نسبتاً نظام‌مند و الیهاتی اولیه خود در حوزه تثلیث و فرجام‌شناسی، به اهمیت مسائل جزئی‌تر سیاسی پی برده است و به این مسائل بیشتر پرداخته است (Lakeland, 232). با این حال، باید گفت که ملتمان در مجموع کمتر از متس و زئله بر فرهنگ مدرن انتقادات مستقیم وارد کرده است و بیشتر به مبانی الاهیات پرداخته است.

۵.۲. یوهان باپتیست متس

متس با تأثیر از مارکسیسم غربی - ارنست بلوخ، والتر بنیامین^۱ (۱۸۹۲-۱۹۴۰) و تئودور آدورنو^۲ (۱۹۰۳-۱۹۶۹) - رویکردی انتقادی به فرهنگ و زیست‌مدرن داشت. مارکسیست‌های غربی معتقد بودند تضادهایی اجتماعی در زندگی انسان معاصر وجود دارد که می‌تواند راه به‌رهایی ببرند، اما نیروهای مدرن با تکیه بر اقتصاد، علم، تکنولوژی و سیاست می‌کوشند این تضادها را سرکوب یا خاموش و خنثی کنند و به این

1. Walter Benjamin

2. Theodor Adorno

ترتیب وضع موجود را حفظ کنند. از نظر آن‌ها، در زیست‌جهان انسان مدرن عرصه‌هایی ناچیزشمرده‌شده در موسیقی، ادبیات، هنر و حتی دین وجود دارند که می‌توانند منظری بیرون از نیروهای مخرب مدرنیته غربی باشند و می‌توان مدرنیته را با تکیه بر این عرصه‌ها نقد کرد و کمک نمود تا مدرنیته مشخصه‌هایی انسانی‌تر بیابد (Ashley, 243-4). بنابراین، متس پسامدرن نبود بلکه همچون این اندیشمندان مکتب فرانکفورت معتقد بود که روشنگری پروژه‌ای است که باید آن را ادامه داد، به این معنی که اگر پروژه روشنگری بر مدار نگرش انتقادی به وضعیت بشر و داشته‌ها و یافته‌های آن می‌چرخد اکنون هم باید به دستاوردهای مدرن با همان نگاهی انتقادی مبتنی بر روشنگری نگرست و از سیطره نیروهای سودجو و مخرب بر فرهنگ مدرن جلوگیری کرد.

متس فرهنگ مدرن و از آن مهم‌تر مسیحیت معاصر را دچار آفت بی‌اعتنایی بورژوازی می‌دانست. سوژه بورژوا همه ذهنش معطوف به مصرف‌گرایی است و توجهی به نابرابری‌ها و محرومیت‌ها ندارد. او می‌گوید ارزش‌هایی مثل رفتارهای دوستانه، قدردانی، توجه به مردگان و مواردی از این دست که بهای مادی ندارند و کسی در ازای‌شان چیزی دریافت نمی‌کند، رو به زوال هستند (Metz, Faith in History and Society, 38). متس به نگرش عملیاتی به امور، از جمله به انسان، معترض است چون در چنین نگرشی معیارهای بی‌اعتنا به اخلاق، مثل کارآمدی، سرعت، رشد و پیشرفت، مد نظر هستند (Metz, Theology of the World, 117). با چنین نگرشی افراد کارآمد سوژه به حساب می‌آیند و افراد ناکارآمد به حاشیه رانده می‌شوند، از این رو باید نگران انسانیت‌زدایی از انسان بود. او معتقد بود کارکرد مهم ایمان دینی در چنین جامعه‌ای «حمایت از فرد در برابر بدل شدن به رقمی بر روی صفحه رایانه‌ای پیشرفت بشر» است (Ibid., 118).

متس معتقد بود که مسیحیت خصوصیات بورژوازی به خودش گرفته و خصوصی شده است و مقصودش به نجات فردی محدود شده است. این مسیحیت از خونسردی بورژوازی و امیدهای مصرف‌گرایانه حمایت می‌کند. سوژه بورژوا که توجهش معطوف به رونق و رفاه مالی است، طرفدار تداوم وضعیت سیاسی و اقتصادی موجود است. متس نگران آن بود که انسان‌ها از «سوژه» بودن خسته بشوند و بدل به تماشاگری فاقد احساس مسئولیت بگردند (Metz, A Passion for God, 105). او معتقد بود الاهیات بنیادین، که پیش‌تر ذکرش رفت، موفق نخواهد بود مگر اینکه در مخاطب تشویش بنیادین ایجاد کند. به بیان دیگر، مسیحیت نمی‌تواند پاسخ باشد مگر اینکه پرسش ایجاد کند. پرسشی

که او برای برانگیختن دینداران و دین مسیحیت مهم می‌دانست مسئله آشویتس و رنج بشر است (Metz, Faith in History and Society, 127).

متس متأثر از بلوخ و تأکید او بر قدرت رنج در به‌چالش‌کشیدن حال و آینده، و همچنین متأثر از تأکید والتر بنیامین بر اهمیت داستان و خاطرات، بحثی مفصل را درباره رنج و پرسش از راز الهی و همچنین نقد تئودیسۀ مسیحی گشود. هدف متس از طرح مسأله آشویتس آن بود که همچون ایوب راز خدا را به پرسش بکشد و تقریری محرک و امروزی از دین مسیحیت عرضه کند. او عقیده داشت خدایی که از پس این پرسش بر ما ظهور می‌کند نه خدایی وجودی - انتقاد به نگرش استادش کارل رانر - بلکه خدایی سیاسی است که به شکل فریادی برای رهایی و نجات قربانیان بی‌عدالتی خود را نمایان می‌سازد (Metz, A Passion for God, 55). متس با همین هدف به مسأله رنج بشر پرداخت و تئودیسۀ نظری سنتی را در پاسخگویی به رنج بس ناکارآمد به حساب آورد چراکه این تئودیسۀ وظیفه‌ای در راستای همان مسیحیت بورژوایی دارد. در واقع، نقش تئودیسۀ نظری آن است که وجود شر و رنج در این جهان را عقلانی جلوه بدهد و توجیه کند و پیامد چنین رخدادی آسودگی خاطر دینداران بابت وجود شرور در این جهان است (Metz, Faith in History and Society, 129).

متس با تأکید بر زبان روایی مخالفت خود را با این باور اعلام کرد که زبان انتزاعی مبتنی بر گزاره‌های منطقی و عقل‌محور زبانی مناسب برای سخن‌گفتن درباره حقیقت است. در واقع، او در رویکردش به رنج و به حمایت از رنج‌دیدگان بر استفاده از خاطره، روایت و همبستگی تأکید داشت (فلاحی، «ظرفیت‌های الهیات سیاسی یوهان باپتیست متس برای الهیات روایی»، ۱۴۰-۱۴۶). یادآوری رنج ستمدیدگان و گذشتگان، با استفاده از روایت خاطره آن‌ها رانده‌شدگان و حاشیه‌نشینان را بدل به سوژه‌هایی می‌کند که زبان خواهند یافت و همچنین به دینداران و مخاطبان درکی از نزدیک از روایت رنج می‌دهد. متس معتقد بود که این کار موجب تقویت مقاومت سیاسی در جامعه می‌شود، یعنی همان چیزی که سوژه بورژوا و جامعه غربی فاقد آن است (Ibid., 127).

متس با این تصور مدرن که گذر زمان همواره با پیشرفت و تکامل همراه است مخالف بود. او حتی بلوخ و تئودیسۀ‌های هگلی غایت‌باور را که به سیر تاریخ خوش‌بین هستند نقد می‌کند (Pinnock, Beyond Theodicy, 86). او وضعیت تاریخ را فضاحت‌بارتر از آن می‌داند که از آن بوی پیشرفت در آینده به مشام برسد. متس می‌-

گوید به‌رغم این وضعیت اسفبار نگرش مدرن سیر زمان را با پیشرفتی محتوم همراه می‌داند که موجب کرختی ما در برابر وضعیت زمانه‌مان می‌شود. در واقع، تصور پیشرفت محتوم نگرشی شبه‌اسطوره‌ای است که در آن هیچ چیز فرایند تاریخ را قطع نخواهد کرد. این تصور در انسان‌های عاری از رنج بی‌اعتنایی پدید می‌آورد و در محرومان یأس می‌آفریند. متس در برابر این دیدگاه طرفدار فرجام‌شناسی آپوکالیپتیک بود که به مداخله خدا در تاریخ امیدوار است و موجب شکوفایی امید و کنش سیاسی می‌شود (Metz, Faith in History and Society, 176).

۵.۳. دوروتی زئله

چنان‌که دیدیم، زئله از وجه معرفتی و آموزه‌ای متأثر از الاهیات رادیکال بود و گرچه به تدریج تا حدی از رویکرد الاهیات لیبرال فاصله گرفت، با این حال عناصری از الاهیات رادیکال را در تفکر خود حفظ کرد. وجه دیگری از تحول زئله آن بود که رویکرد انتقادی او به نابرابری‌ها در جهان معاصر شدیدتر شد که این تحول با نگاه انتقادی به فرهنگ مدرن همراه بود. زئله از آغاز بهره‌هایی از تفکر چپ مارکسیستی و مایه‌هایی از اعتراض به نابرابری‌های اجتماعی را داشت (Pinnock, "Dorothee Soelle", 376). الاهیات او معطوف به کنش سیاسی در جهان معاصر است و یکی از تفاوت‌های او با دو متأله سیاسی دیگر توجه خاص او به مصادیق نابرابری در اطراف ما است. زئله با تکیه بر تحلیل‌های مارکسیستی معتقد بود ایمان مسیحی اگر در پی مقابله با نابرابری است باید تحولی در مبارزه‌اش با نابرابری پدید آورد. او معتقد بود که مسیحیت باید مبارزه‌اش را از سطح اعمال اخلاقی به سطح مقابله با ساختارهای مدرن ایجادکننده شکاف و نابرابری ارتقا بدهد و لازمه چنین کاری آگاهی به ساختارهای سرکوب و مسئولیت‌پذیری و التزام انضمامی به تغییر این ساختارهاست.

زئله به فرهنگ مصرفی مدرن و از جمله به تأثیر آن بر مسیحیت انتقاد داشت. زئله در فضای آلمان پس از جنگ به فساد حاکمان و همچنین به فرهنگ سودجویانه در حال توسعه نقد داشت (Soelle, Against the Wind, 31). زئله به فرایندهایی در جهان مدرن می‌پرداخت که مخرب زندگی در معنای اصیل آن هستند. او به فضای کار تخصصی که بی‌معنی شده است و به فضای بوروکراسی ماشینی که مخرب حیات در معنای مد نظر کتاب مقدس هستند انتقاد داشت و معتقد بود این تصویر نادرست از

زندگی از زمان کودکی بر ما تحمیل می‌شود (Soelle, *The Inward Road and the Way Back*, 7). زئله با تأثیرپذیری از بلوخ و برتولت برشت، نمایشنامه‌نویس چپ آلمانی در سال‌های جنگ، به ساختارهای جامعه مدرن و فرهنگ مصرفی آن این نقد را وارد می‌داند که آن‌ها جامعه را بدل به فروشگاه بزرگی کرده‌اند که در آن «سرگرم» خرید هستیم، غافل از آنکه مرگ و ازخودبیگانگی سرگرم ما هستند (Ibid., 8). این فرهنگ نه فقط در فضای عرفی اطراف ما، بلکه در بین دینداران و نیز در کلیسا هم رخنه کرده است. زئله به واسطه رویکرد کلیسا در مباحث آموزه‌ای و همچنین بابت بی‌اعتنایی کلیسا به حیطه امور فرهنگی و اجتماعی آن را مرده‌دوست خطاب می‌نامید و بدان نقد داشت. او معتقد بود که در چنین شرایطی نه بر رستاخیز عیسی بلکه بر حیات او و کنش‌های حیات‌بخش او باید تکیه کرد. بنابراین، با ذکر نمونه‌هایی از فاجعه‌های عظیم بشری و بی‌اعتنایی دینداران به آن‌ها، از کلیسا و از دینداران می‌خواهد که فراموشی ناشی از زیست مدرن را ترک کنند و به رنج بشر رو بیاورند (Ibid., 9).

تأکید زئله بر زبان دعایی نه فقط نشانه‌ای از مخالفتش با زبان عقلانی مدرن است، بلکه وجه اعتراضی هم دارد. زئله که از خصوصی‌شدن دین - که از ویژگی‌های دینداری در دوره مدرن است - هراس دارد، معتقد است دعا به معنای نارضایتی از وضع موجود و تلاش و تقاضا برای وضعیتی بهتر است، پس شأن رویارویی و تحول هم دارد. علاوه بر این، از نظر او دعا، متون عرفانی و کتاب مقدسی و کلیسایی و شعر و ادبیات زبانی دارند که متمایز از زبان نهادهای سرمایه‌دارانه معاصر است و می‌توانند تکیه‌گاهی برای مقاومت در برابر فرهنگ مصرفی مدرن باشند (Pinnock, "Dorothee Soelle", 377).

۶. نتیجه‌گیری

ملتمان، متس و زئله، اندیشمندان شاخص در الاهیات سیاسی جدید، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا پایان سده بیستم الاهیات سیاسی خود را پروردند. بررسی این الاهیات نشان می‌دهد که آن‌ها به بعضی از وجوه تفکر و زندگی مدرن نگاهی انتقادی دارند. دو وجه انتقادی این الاهیات یکی معرفتی است و دیگری وجه معطوف به عمل و نقد فرهنگ بورژوازی است.

در وجه نخست باید گفت که این متألهان با تأکید بر الاهیات امید و فرجام‌شناسی مسیحی قصد داشته‌اند مفهوم خدا را از تنگنای عقلانی و انتزاعی زمانه‌شان رها کنند و

به انتهای تاریخ و در پیش رو منتقل سازند. به بیان دیگر، تأکید بر فرجام‌شناسی و آخرالزمان فقط مفهومی سیاسی نیست، بلکه تحت تأثیر نیاز به احیای مفهوم خدا واقع شده است. همچنین، تأکید این متألهان بر زبان روایی و دعایی در واقع ارائه بیانی جایگزین برای بیان انتزاعی عقلانیت افراطی تفکر مدرن است. البته، از بین این متألهان تأکید ملتمان بیشتر بر فرجام‌شناسی است و توجه چندانی به زبان روایی و دعایی ندارد. اما متس و زئله بر زبان روایی و دعایی هم تأکید دارند.

درباره بخش دوم از این انتقادات باید گفت متس و زئله نقش‌آفرینی پررنگ‌تری دارند، گرچه ملتمان در آثار متأخرش وقوف خود درباره اهمیت پرداختن به مسائل انضمامی سیاسی را بیان می‌کند. متألهان سیاسی بر وضعیت فرهنگی و سبک زندگی برآمده از سرمایه‌داری نقد و اعتراض دارند. از نگاه آن‌ها فرهنگ بورژوازی سبکی از زندگی و بهره‌وری را مطرح می‌کند که با تصویر انسان اصیل از نظر کتاب مقدس تعارض دارد. آن‌ها همچنین معتقد هستند که مسیحیت متأثر از این فرهنگ بورژوازی دچار بی‌اعتنایی به نابرابری‌ها و رنج‌ها در جهان معاصر شده است، حال آنکه مسیحیت می‌تواند پایگاهی برای ناهم‌عصرت و توجه به نقصان‌های جهان مدرن باشد. همچنین، ایمان مسیحی می‌تواند در ما ایجاد تشویش کند و ما را در برابر رنج‌ها و نابرابری‌ها بشوراند. برخلاف تئودیس‌های نظری که می‌کوشند القا کنند که همه چیز منطقی و معقول و بجا است، طرح فاجعه‌هایی مثل آشویتس در فضای الاهیات می‌تواند خدایی را به ظهور برساند که درباره رنج حساس است، همچنین می‌تواند فرد را به موضع‌گیری در قبال چنین وضعیت‌هایی در جهان ما وا می‌دارد.

زبان داستانی و روایی، و خاطره‌گویی از نظر این متألهان، خصوصاً متس و ملتمان، می‌تواند صدایی برای ستم‌دیدگانی باشد که در ساختار جهان مدرن بی‌صدا هستند و به حاشیه رانده شده‌اند. لحن روایی و دعایی کتاب مقدس و ادعیه می‌تواند امکان خوبی برای الاهیات مسیحی در این مواجهه با فرهنگ مدرن باشد.

منابع

۱. افخم، امین، علمی، قربان، زروانی، مجتبی. «مقایسه الهیات سیاسی یوهانس باپتیست متز و کارل اشمیت». پژوهشنامه ادیان، بهار و تابستان ۱۳۹۹: ۱۵۵-۱۷۸.
۲. افخم، امین، علمی، قربان، زروانی، مجتبی. «الهیات سیاسی یوهانس باپتیست متز؛ گامی به سوی الهیات یادآوری». ادیان و عرفان، بهار و تابستان ۱۳۹۹: ۱۰۱-۱۲۴.
۳. ایگلتن، تری. امید بدون خوشبینی. ترجمه معظم وطن خواه و مسعود شیربچه. تهران: گستره، ۱۳۹۸.
۴. بشیریه، حسین. تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی. تهران: نی، ۱۳۸۹.
۵. فلاحی، جعفر. «ظرفیت‌های الهیات سیاسی یوهان باپتیست متس برای الهیات روایی». ادیان و عرفان، بهار و تابستان ۱۳۹۷: ۱۲۹-۱۵۱.
۶. فلاحی، جعفر. «بررسی مقایسه‌ای تفکرات دوروتی زئله و سیمون وی». ادیان و عرفان، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۳۶۱-۳۸۰.
۷. گرنز، استنلی جی.، السون، راجر ای. الهیات مسیحی در قرن بیستم. ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان. تهران: کتاب روشن، ۱۳۸۶.
۸. محدثی، حسن. الهیات انتقادی: رویکردی بدیل اما ناشناخته. تهران: یادآوران، ۱۳۸۸.
۹. مهدور، سامان، بیات، محمدرضا. «ارزیابی فرجام‌شناسی یورگن مولتمان در الهیات مسیحی»، تأملات فلسفی، پاییز و زمستان ۱۴۰۰: ۲۸۳-۳۱۳.
10. Altizer, Thomas J. J. *The Gospel of Christian Atheism*. Philadelphia: Westminster, 1966.
11. Ashley, Matthew. "Johann Baptist Metz", *The Blackwell Companion to Political Theology*. Peter Scott & William T. Cavanaugh (eds.). Oxford: Blackwell, 2004.
12. Bauckham, Richard. "Jurgen Moltmann", *The Modern Theologians*. David F. Ford (ed.). Oxford: Blackwell, 2005.
13. Crockett, Clayton, Robbins, Jeffrey W. "Background", *The Palgrave Handbook of Radical Theology*. Christopher D. Rodkey & Jordan E. Miller (eds.). London: Palgrave Macmillan, 2018.
14. Grigg, Richard. *Beyond the God Delusion*. Minneapolis: Fortress, 2008.
15. Hamilton, William. "American Theology, Radicalism and the Death of God", *Radical Theology and the Death of God*. Thomas J.J. Altizer & William Hamilton. Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1966.
16. Harvey, Ann-marie. "Dorothee Soelle: In Memoriam". *Pacifica*, February 2004: 71-86.
17. Hawkins, Nancy. "Dorothee Sölle, Radical Christian, Mystic in Our Midst". *The Way*, July 2005: 85-96.
18. Lakeland, Paul. "Theological Trends: Political and Liberation Theology, I". *The Way*, 1985: 224-235.
19. Metz, Johann B. *Theology of the World*. William Glen-Doepel (trans.). New York: Herder & Herder, 1969.
20. Metz, Johann Baptist. *Faith in History and Society: Toward a Practical Fundamental Theology*. David Smith (trans.). New York: Seabury Press, 1980.
21. Metz, Johann B. *A Passion for God: The Mystical-Political Dimension of Christianity*. J. Matthew Ashley (trans. & intr.). Mahwah, NJ: Paulist, 1998.
22. Moltmann, Jurgen. *Theology of Hope*. James Leitsch (trans.). New York: Harper & Row, 1967.
23. Moltmann, Jurgen. "Theology as Eschatology", *The Future of Hope, Theology as Eschatology*. Fredrich Herzog (ed.). New York: Herder & Herder, 1970.

24. Moltmann, Jurgen (2013), "Political Theology in Ecumenical Contexts", *Political Theology: Contemporary Challenges and Future Directions*. F. Schüssler Fiorenza, K. Tanner & M. Welker (eds.). Louisville: Westminster John Knox Press, 2013.
25. Pinnock, Sarah. *Beyond Theodicy*, United State: University of New York Press, 2002.
26. Pinnock, Sarah. "Dorothee Soelle", *The Palgrave Handbook of Radical Theology*, Christopher D. Rodkey & Jordan E. Miller (eds.). London: Palgrave Macmillan, 2018.
27. Rahner, Karl. *Foundations of Christian Faith: An Introduction to the Idea of Christianity*, William Dych (trans.). New York: Crossroad, 1978.
28. Soelle, Dorothee. *Political Theology*. J. Shelley (trans.). Minneapolis: Fortress, 1974.
29. Soelle, Dorothee. *Thinking about God*, John Bowden (trans.). Philadelphia: Trinity Press International, 1990.
30. Soelle, Dorothee. *Against the Wind*, B. & M. Rumscheidt (trans.). Minneapolis: Fortress, 1999.
31. Soelle, Dorothee. *The Inward Road and the Way Back*. Kreuz Verlag (trans.). Minneapolis: Fortress, 2003.
32. Schüssler Fiorenza, F. "Prospects for Political Theology in the Face of Contemporary Challenges", *Political Theology: Contemporary Challenges and Future Directions*. F. Schüssler Fiorenza, K. Tanner & M. Welker (eds.). Louisville: Westminster John Knox Press, 2013.

